

در تعالیم‌السلامی

۱۰

آیه‌الله جوکی آملی

نشریه و تدوین حجت‌الاسلام روحانیین معاصر اسلامی پور

با این بیان پیوند میان تکوین و تشریع و کیفیت تعامل میان آن دو روشن می‌شود. منشأ حق از سخن تکوین و «بود و نبود» است و خود تکلیف از سخن تشریع و «باید و نباید»، چنان‌که خود حق از قبیل تشریع و باید و نباید است و منشأ تکلیف از سخن تکوین و بود و نبود. چگونگی و کیفیت ارتباط میان آنها و نوع تعامل میان آن دو از مسائل مهم و حساس حقوقی است. بنابراین، تشریع قانون شکوفایی تکوین است و برای شکوفایی و بالندگی تکوین و نقد کردن استعدادهای بهفتنه آن که همگی حق وست. نیازمند برنامه و قانون است که در بر دارنده بایدها و نبایدها است و به واسطه تشریع بازگو می‌شود.

دین مجموعه‌ای از قوانین مدون در راستای تأمین حقوق فردی و جمیع انسان است، هرچند دین مجموعه‌ای از تکالیف و

دست آوردن آن باید تلاش کرد و استیفادی هر حق راه مخصوص به خود دارد. راه به دست آوردن حق و نقد کردن فواید آن، همان چیزی است که از آن به عنوان وظایف و تکالیف یاد می‌شود. اگر حق را باید به دست آورد، بهترین راه کسب و به دست آوردن آن، تکلیف است. اینجاست که قوانین و برنامه‌ها معنا می‌بایند و بایدها و نبایدها در دین تفسیر می‌شوند.

«بایدها» راههای تأمین حقوق و «نبایدها» نشان موانع و آفات به شمار می‌روند، پس حقوق بدون تکالیف در حدّثوری و ادعا و بی مصدق است. تأمین حقوق راههایی دارد که باید شناخت، از برخی امور باید پرهیز کرد تا حقوق انسان به مخاطره نیفتند و به کارهایی باید پرداخت تا آن حقوق به دست آمده و نقد شوند و انسان مستحق از فواید آن بهره‌مند گردد.

■ اشاره:

در مباحث گذشته از حقوق و تکالیف و چگونگی ارتباط آن‌ها با یکدیگر و مبانی و منابع آن گفتگو شد در این شماره از حکمت تکالیف و حقوق الهی سخن به میان می‌آید که در ادامه توجه خوانندگان را به آن جلب می‌کیم.

سخن در تحصیل حق است، آیا حق به دست آوردنی است با خود به خود تأمین می‌شود؟ هر حقی تأمین کننده منافع ذی حق است، آیا صرف استحقاق فرد نسبت به حقی خاص، برای بهره‌داری از آن کافی است یا برای استیفادی آن باید تلاش و کوشش کردد؟

فرق است میان ذی حق بودن و نقد شدن منافع و آثار آن، اثبات استحقاق یک حق لازم است اما در بهره‌مندی از آن کافی نیست، حق را باید بدست آورد و برای به

درک درستی از این نکته نشده، شاعری عرب زبان به نام ابوالعلاء معزی با نگاهی بدینانه می‌گوید: پدر و مادرم در حق من جنایتی مرتكب شده مرا خلق کردند و من این جنایت را در حق هیچ کس انجام نخواهم داد. سپس دستور داد این عبارت را بر روی سنگ قبرش بنویسند که:

و ما جنیت علی أحد
یا آن شاعر بدین پارسی گوی گفته
است:

خلفت مسن در زل یک وصله ناجور بود
من که خود را خصی بدمین خلفت نبودم زور بود
نظام هستی برپایه اصولی استوار است
که کمترین ضعف و سستی در آن راه ندارد،
یکی از آن اصول محال بودن تخلف معلوم
از علت است که اصلی عقلی و ثابت بوده و
انکار آن به معنای انکار حکم عقل است.
آنان که این شبیهه را مطرح کرده‌اند، در
حقیقت قانون علت را منکر شده‌اند.

بخش دوم شبهه این است که چرا انسان باید مکلف به تکالیف الهی باشد. منشأ این سؤال به حکمت تکلیف مربوط می‌شود که در هستی‌شناسی انسان نهفته است. تعیین تکلیف برای انسان به جهت تبیین جایگاه و تکریم مقام انسانی اوست. انسان با توجه به پذیرش امانت الهی «آن‌ا عرضنا الامانة...»^(۲) و بر تن نمودن لبادن کرامت «و لقد كرّمنا بني آدم...»^(۳) و برخوردار بودن از برترین ظرفیت علمی و آشتیابی با اسمائی الهی؛ «و عَلِمَ آدَمُ الْأَسْمَاءَ كَلْهَا».^(۴) جایگاه و مزبوری پیش اکرده مقدام خلافت الهی را در ذمینه به خود اختصاص داد.

نهادن پیشین جایگاه‌های سیاست‌گذاری و اقتصادی و
سیاست‌گذاری و تجارتی قدری از انسان عالی و
منطق حکمی می‌کند که وجود هر امتیازی در
سایه قبول و انتخاب را کمی کند. این نظر باز این
امست را به دیگران انتشاری کرد و در نهاد
کار و مسئولیت طلبی می‌داند. به بیان دیگران
این نظر برای خطا و مخدوشی داشت اما در
تمدن‌های اسلامی این نظر این‌گونه تلقین شد
که در عهدۂ انسانها کذاشته شده، بر جوانان
و دیگر موجودات درگیر نیسته؛ زیرا انسان
سے خواهد حیات انسانی داشته باشد و

جانب شخص ثالث که بر او تحمیل شده باشد، به صورتی که کلفت از او باشد و منعفت برای دیگری.

■ حکمت و فلسفہ وجودی تکلیف

برخی این شبیهه را مطرح می‌کنند که انسان به اختیار خویش آفریده نشده و شروع زندگی به دست او نبوده است پس تکلیف برای انسان وجه منطقی ندارد. چرا باید مکلف به عقاید و اعمالی باشیم که در صورت ترک آن‌ها به عذاب مبتلا گردیم، حال که به اجراء آفریده شده‌ایم، می‌خواهیم از این باشیم و زیر بار هیچ تکلیفی نرویم. شبیهه و اشکال مطرح شده در حقیقت ندانم، دو بخش است:

دارای دو بخش است:

بايدها و نبايدها نيز هست؛ ولی اين بايدها
نبايدها تنها طريق تأمین حقوق فرد و
جامعه‌اند، پس بار زايد بودن تکاليف به اين
معنا که شخص دیگری در اين ميان به
منافعی دست يابد، بی معناست.

■ تکلیف، تضمین کنندهٔ حق

گفته شد که حقوق بدون تکالیف امری نامأتوس و بی مصدقاق است و دین آفرین همان انسان آفرین است و انسان آفرین به حقیقت انسان و مصالح و منافع او آگاه است، ز این رو برای تضمین حقوق در راستای احبابی منافع و مصالح انسان تعالیم و تکالیفی تدوین نموده و در مجموعه‌ای به نام دین عرضه کرده است تا بشر به حقوق خود دست یابد.

همه باید ها و نباید ها و حلال و حرام های شرعی که از آن به تکالیف دینی تعبیر می شود، برای احقيق حقوق انسانهاست، چون خالق نظام هستی با علم مطلق خود می دانست که چه چیزهایی مایه قوام و سعادت جان انسان و چه عواملی باعث تداوم و استمرار مصلحت تن اوست. تا آنها را حلال کند و کدامین عامل به زیان جان یا جسم اوست، آنها را حرام کند. اگر امنیت و آزادی، سلامت و صحبت جسمانی و حیات ابرو مندانه و زندگی با رفاه نسبی مادی حق انسان است، منشأ و عوامل آن را باید شناخت و بشر را به آن امور واداشت و به موانع آن باید معرفت پیدا کرد و مردم را از آن بازداشت و این مطلب مربوط به حقوق ماده، انسان، است.

انسان وار زندگی کند، میل فطری او نه تنها داشتن یک حیات خوب و ایده‌آل انسانی، بلکه دارا بردن یک الگوی نمونه برای زندگی انسانی است، از او برابری چشم انسانی تکلف لازم حیات از سد.

که پایین به انسانی را در ظاهر پنجه دارد، مسائل اخلاقی و احکام اسلامی، فرموده از پنهان انسانی، از آنکه بروز در آن شرکت کرد، که این امر از همان تلقی و برداشتی که برخی از صفات انسانی عربی از آن است، و در با «گرگ، انسان» یا «حیوان سیاستمدار» و «بیرن ور»^(۱) خواهد بود؟

به ظاهر می‌رسد اگر انسان بدون مبانی اعترافی، توحیدی بی‌مسئولیتی در قبال مسائل اخلاقی و بی‌تعهدی به احکام عملی، لحظ شود همین معانی یا معنای نازل تر از آن خواهد داشت، چنان که در قرآن تعبیری نظریستمگر و ظالم، نادان و جاهل، سرکش، حریص، عجول، نافرمان و ناسیاس به کار رفته است^(۲) مخاطب همه این تعبیر، انسان بدون تکلیف است، یعنی انسانی که از بار مسئولیت شانه خالی کند، پس حکمت تکلیف با عزت انسانی عجین شده و انسانیت انسان مرهون مکلف بودن است.

ثبت تکلیف همراه با عمل به آن، مساوی صعود انسان به مقامات عالی است و سقوط تکلیف یا ترک آن به معنای هبوط وی از درجات عالی انسانی است. بشر برای رفع یا کاستن فقر خویش نیازمند موجودی غنی تر خود ماست: «یا ایهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفَقَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^(۳) مردم شما همه نیازمند به خدایید تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایش است. «پدیده فقر جز با ادای تکلیف از جانب فقیر در مقابل غنی مطلق کاهش نمی‌یابد. صدرالمتألهین در پاسخ منکران تکلیف می‌گوید: آنان حکمت وجودی تکالیف و ترتیب نظام را ندانستند، چون با انکار آن چگونه می‌توان امر و نهی در شریعت را توجیه کرد؟ با این نگاه همه شرایع عبیث و بیهوده خواهد بود.^(۴)

از امام صادق(ع) روایت شده است که فرمود: «إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدْرِ عَلَىٰ ثَلَاثَةِ أَوْجَٰءٍ: رَجُلٌ يَرْعَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَىِ الْمَعْصِيَةِ، فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَرَجُلٌ يَرْعَمُ أَنَّ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ مُنْتَرَضٌ إِلَيْهِ، فَهَذَا قَدْ اؤْهَنَ اللَّهَ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَرَجُلٌ يَرْعَمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعَبَادَ مَا يَطِيقُونَ وَلَمْ يَكُلُّهُمْ مَا لَا يَطِيقُونَ وَإِذَا أَحْسَنَ حَمْدَ اللَّهِ وَإِذَا اسْأَءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْعَلْمِ»^(۵) مردم در قدر بر سه گونه‌اند. برخی گمان می‌کنند که خداوند آن‌ها را بر گناهان «بدبور کرده است. چنین انسانی به خدا در حکم نسبت ظلم داده است. برخی می‌پندارند. خدا انسان‌ها را به خود و انسان‌ها داده است، چنین شخصی خدای انسان را در سلطنت و حاکمیتش بر نظام جهان و انسان سست کرده است او نیز کافر است. برخی می‌گویند: خدا ادمیان را به آن چه توان انجام آن را دارند تکلیف کرده است و آن چه را که توان انجام آن را ندارند تکلیف نکرده است. چنین انسانی اگر احسانی به بیند خدا را ستایش می‌کند و اگر بدی به بیند از خدا تقاضای امرزش می‌کند. این انسان مسلمانی کامل است. حاصل آنچه گذشت در چند بند ذکر می‌شود:

۱. روح هر تکلیفی تشریف است، نه تحملی.
۲. در باطن هر تکلیفی حق نهفته است، مانند تکلیف کودک به فraigیر علم،

نکلیف بیمار به پرهیز و...، زیرا حق مسلم هر کوکی عالم شدن و حو قطعی هر انسان بیماری، سالم نهاد است. از هریا می‌که از فخرت انسان و مسلمانی که از هدوت بشمری هر کسی بوسی اید استفاده به تکلیف آنها جن می‌نماید و انسان از آن بیرون آمده است بلطفگی نسبت و رسالتی دین نمایند انسان نفس اشاره مردم اید. فخر اینها من ام ایت که انسان را ام صور پنداشده و ام را در تاییمه با هیئت ای اینها بگذرد و اینها بخواهند اینها را در خود نهادند. همچنان که ای اینها انسان لازم است، همان خودان نویست را از هنری دشمن که از اینها سیاهی اید بشناسد و تنبیع مرغ حق را از خوار «جمل ساری چند اکنده، با چنین حکایه حکمت وجودی تکلیف که همان خایه اصلی خلاف انسانی است. بروانی وی اشکار خواهد شد که آدمی آئینه تمام نمای قدرت الهی و مخزن محیت خداوندگاری است. چنان که آن عارف در حال نیایش با خدای خویش پرسید: «الهی ما الحکمة من خلقی به قیل بالحكمة من خلقك رؤیتی فی مرأة روحک و محبتی فی قلبک»^(۶).

خدایا حکمت و فلسفه آفرینش من چیست؟ ندا آمد: حکمت و فلسفه آفرینش تو آن است که مرا در آئینه روح تو به بینی و محبت و دوستی مرا در قلبت بیابی.

حکمت طاعت خدا از نگاه ابن سينا تردیدی نیست که بشر به واسطه خودورزی صرف و عقل گرایی محض، بدون استعداد از وحی نمی‌تواند حاجات فردی و جمعی را رفع کند و توان او ناقص است. ابن سینا که از بزرگترین حکماء اسلامی است، به جنبه اجتماعی و سیاسی مسئله سیار عنایت داشته است. او به نکته‌ای اشاره دارد که جهان معاصر بدان مبتلاست و آن بی‌عدالتی و ظلمی است که قوانین ناقص بشری و مجریان ستمگر به انسانهای مظلوم روا می‌دارند. ایشان برای رهایی بشر از ظلم و تعذی ظالمان، دیدگاهی را ارائه می‌دهد که جوامع بشری با عمل به آن می‌توانند به حقوق خویش دست یابند، وی معتقد است که انسان بر اساس شاکله وجودی اش به گونه‌ای است که نمی‌تواند به تنها وی و مستقل زندگی کند و اگر مشارکت دیگر هم نوعان نباشد، متضرر

تکلیف الهی بر بنده اش جاری مجرای تکلیف طبیب است، اگر حرارت بر مریض غلبه کند، طبیب دستور به خوردن میزدات می‌دهد، در حالی که خودش بی‌نیاز از آن است و چنانچه مریضی از دستور طبیب سریعیچی کند، خود ضرر می‌بیند، نه طبیب که فقط ارشاد کننده است. خداوند برای شعای مریض، سبیل را خلق کرده که مقتضی آن است، برای سعادت اخروی نیز سبیل آفریده که آن طاعت خداست.^(۱۴)

حرام در دین به معنای کف نفس از معصیت و گناه است، با تلاش و محاہدت می توان نفس را از ردایل اخلاقی تطهیر و تهذیب کرد، چنان که اجتناب از فضائل و اکتساب ردائل در دنیا برای نفس مشقت و در آخرت موجب عذاب و هلاکت است، همان گونه که ردائل اخلاقی و نامتعادل شدن مزاج، موجب مرض بدن در دنیا می شود، بنابراین اثر طبیعی ترک تکلیف، عقاب و عذاب است، همانند اثر طبیعی و وصفی خوردن سم که هلاکت است.

انیاء آمده‌اند تا این پیام را به مردم ابلاغ کنند و خلق را به واسطهٔ تکالیف دینی به طریق فلاح ارشاد نمایند کسانی که از هدایت و راهنمایی آن سریاز زندگی به آثار اعمال خود مبتلا می‌شوند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: خداوند خانه آخرت را پر از نعمت آفرید و پیامبران را فرستاد تا انسان‌ها را به آن دارالنعمه دعوت کنند. افسوس که آنان جایت نکردند و به نتیجه اعمال خود که خسروزدن جب‌فه و صردار دنیا و دوستی، و رسولیان ایست دربار شدند «سبحانک، شَخْالَفَا وَ بِحُمْدِكَ بِحَسْنَ بِلَائِكَ عَنْدَ شَاقِّكَ»، خلقت دارا و بحلت فیوا مأْذِنَة، مَشْرِيَّاً وَ خَلِمْعاً وَ أَرْوَاحَهَا وَ خَدْمَهَا وَ قَسْوَرَانَ اَنْزَلَهَا وَ رَوَءَاءَ وَ شَارَاءَ، ثم ارسلت داعیاً يدسوا بیهای ندا آنداز اینجیوار لایه‌سازانه، و مددیه لایلی مائشیه قدر، استغافرا اقبلاً عسلی میمه قد افتخارها با کایهای اصلی‌سازی

تسویه نزدیکی، همچوں آفریدنار و نجف
بعروتی، از نعمه، تنهایی نیکی که بر آفریدنار
اعطا کرده‌ای این است ده سه راهی (یه نام
سرای آخرت) آفریدی و در آن مسیرهای
گستردگی که همه چیز در آن یافته می‌شود.

خودشان فرستادیم که خدا را بپرستند، جز او معمودی برای شما نیست...»
«و لقد ارسلنا رسالنا بالبيانات و انزلنا
معهم الكتاب والمسیزان ليقوم الناس
بالقسط؛^{۱۳} أما رسولان خود را با دلایل
روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب آسمانی و
مسیزان (شناسایی حق از باطل و قوانین
عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت
کنند.»

یسُن که به تکالیف الهی پای بند و بر
ن متعهدند، افزون بر فواید دنیوی به پاداش
خروی نیز نائل خواهند شد، بنابراین در
طاعت از فرمان‌های الهی حکمت بسیاری
بهشتی است که بر هیچ اهل اندیشه‌ای
آن‌گونه نیست.

دیدگاه صدرالمتألهین برخی از فرقه‌های کلامی، مانند اشاعره کلیلیه، را منکر شد. و این شیوه را محظوظ دردهانه که چرا باید مخالفت با تکالیف الهی و عالمی، یعنده مخالف استنباط و پیمانه، نه قابل دیدگاه ایشانه خواهد بود؛ یاری به طبع، اشاره مدارج، نی از اهل این روزگار نزدیکیها چه لرزش به دین دارند، و دین رزی است در حالی که دین مظہور و نعماند بگیر است.

بِلْكَه متعذر است که فردی بتواند همه نیازهای خویش را برآورده سازد، از این جهت میان افراد اجتماع روابط و داد و ستد جاری بوده که عدالت لازمه این روابط اجتماعی است. برای حفظ عدالت، شریعتی لازم است که شارع باید شایسته اطاعت باشد و لازم است که علائم و ویژگیهایی داشته باشد تا معلوم شود که وی از جانب خداست و شایسته است که نیکوکار و گنه کار نزد خداوند ثواب و عقاب داشته باشند، پس معرفت و شناخت شارع و مجازات کننده واجب و ضروری است و شناخت باید عاملی را به همراه داشته باشد تا آن را حفظ کرده و مانع از فراموشی آن گردد، از این رو طاعات و تکالیف که یادآورنده معمود است واجب گردید و تکرار عبادات برای حفظ یاد الهی ضروری شد...^(۱)

بر اساس این اندیشه دو سؤال مطرح شده که بوعلى به پاسخ یکی از آنها اشاره کرده است.

سؤال نخست آن است که برای حفظ
عذالت، چه نزومی به شریعت است، در حالی
که انسان با عقل و لذتیش خویش قادر به
تشخیص آن و محفظت از آن است؟ پاسخ
این است که عقل در حقیقت، جزئی از ادلهٔ
شرع است و عقل و نقل دو نور الهی و هر
دو معاخذ هم و در صدد کشف حکم خدا
هستند، اتا چون غالباً عقل دستخوش امارت
هوای نفس اماره بر عهده دارد: «کم من عقلٌ
أَسْبِرُ تَحْتَ هَوَىٰ أَمِيرٌ»^(۱۱) و تلاش می‌کند
که ... از این ادله، از ادلهٔ اصولاً، حقه و قی، را به
سرزد خویش تسبیح و تقدیر کند یا چون در
صوماره، عقل مشغول باشد یا باحال می‌گردد، به
نهاده، جسمه، شفقول بشدی را در اصل
نقشه‌ی صدر و در حلقها و حریاست عذالت، کافی
نمایند.^(۱۲)

سوزنی دوم آینه های پرداز، سوزان مکالیف و
اسپریز از عبادات سر مردم فرض و واجب
گشتنید که اینجا اینست که دلیل آن
نه خطا، اما با الهی و در تابع دعوت و
تبلیغ و خدمت است که قوام حیات بشری بر
آن استوار است و هر هر دو اسر در فرقان
تساره قدر است و بتجه فرمود: «فارغ لانا
فدهم رسولاً مذهبم آن اد و الله ما لكم من
اللسان تسیر»^{۱۷} در میان آنان رسولی از

نیز حق بین المللی دولتها و قوی تحقق پیدا می‌کند که با تکلیف دولت مقابل گره بخورد، عامل گره زدن حق به تکلیف نهاد، ایمان با اخلاص است که نور درونی و حافظا دائمی و نگاهبان قطعی است و بدون آن حق و تکلیف به هم گره نصیب نرند یا بعد از حدتی کوقاه نفعی صریح شود از همه من می‌شود حق را علی بین ایام طالب (ع) فرموده: «من وابسته‌ام از این کار عرب‌ها هم...» اتفاقاً علی سلطان امیر ایلخانی در میان این جمله مشهود حقی لازم بگش بر پندکان، این امر که نه اثنا نه یکدیگر را در نهاد حق یاری کنند، البته این حق، انسام از حق،

پس دو عامل اساسی، در تحقق حقوق شخصی و اجتماعی و انجام تکالیف فردی و سیاسی می‌باشند، با اینها می‌گذرد، نکته این تقاد به وحدانیت الهی است و دیگر اخلاص در عمل، یعنی کنار زدن همه خودخواهیها و منتها و تکیه زدن به قدرت واحدی که منشأ تمام قدرت‌هast و انجام عمل در راستای حلب رضایت او و تقدم خشودی حق برمی‌خاند.

四

١. نهج البلاغة، خطبة ٨٣

٢. سوره احزاب، آية ٧٢

٣. سوره نسراء، آية ٧٥

٤. سوره بقراء، آية ٣٦

٥. رك٢ سوره اعراف، آية ١٧٩، سوره احزاب، آية ١٧٩

عن سوره علق، آية عن سوره اسراء، آيات
كهف، آية ٥٤

عن سوره فاطر، آية ١٥

٧. تفسير القرآن الكريمه، ج ٢، ص ٢٣٠

٨. التوحيد، ص ٣٦١ - ٣٦١

٩. فرهنگ مأثورات عراقی، ص ٨٢

١٠. اشارات، نمط نهم، فعل چهارم، ص ٣٧١

١١. نهج البلاغه، حکمت ٢١١

١٢. سوره مؤمنون، آية ٣٢

١٣. سوره حذیر، آية ٣٥

١٤. تفسیر القرآن الكريمه، ج ٢، ص ٤٩

١٥. نهج البلاغه، خطبه ١٥٩

١٦. نهج البلاغه، خطبه ٣٩

١٧. همان، خطبه ١٧١

١٨. همان، خطبه ١٦٧

١٩. همان، خطبه ٢١٦

و در معرض قتل یا اسارت قرار گرفتند، در همان حال حق میتی دارند که حاکم اسلامی باید آن را رعایت کند، از این رو حضرت امیر المؤمنان (ع) چنین فرمود: «آن اذاهر تنا علی، عدوئنا فجئنا البغي و سددنا للبغى و از اظهار تهم علینا خارز قبا الشیادة و انتقام نام (الفتنه)»^{۷۷}. اگر ارا برده من پیروز گردی از ظلمه و تدبی برکلایان دار و بر این ایام این انتقام را از اینها بخواهیم چهار، گردد، نه است از پیشان گویی از این از شرک و ابتلاء و افسوب حفظ فرمای این عامل هم و کار بازار که هم در اقدام و قیام ذی حق سهیم تحییں کشند دارد و هم در اصلان مکلفان به تأدیه حقوق دیگران اثراگذار است و هم در تعاوون داخلی و مساعدت درون شهری یا کشوری یا افتخار سهیم بسیاری را ایفا می‌کند، دو چیز است، ایمان به خداوند و اخلاص در آن ایمان که توانایی گرهزدن حقوق و تکالیف را کاملاً داراست، و گزنه حزن آشامیدنی و خوردنی همسران و خدمت گزاران، کاخها و نهرها و کشتزارها و میوه‌ها در آن قرار دادی، سپس کسی را فرستادی تا مردم را به سوی آن دعوت کند، نه دعوت کشیده را اجابت کردند و نه ده آن چه ترغیب کرده‌ای رشبیت وزیبدند و نه به آن چه تشویق کنند و هشتمان هستند، به هنرخواری، دوی، لورخواری، یا همچو دین آن دسته اتفاقات و در دین این ایام این ایام

■ ته حدد ضامن اجرای حقوق

تاكثون روشن شد که در پایان هر چهار تا
تکلیفی وجود دارد، خواه در محدوده کوچک
خانواده، روستا، شهر، منطقه، و خواه در امور
بن ائمه،

زیرا هر چند ذی حق باید برای استیفای حق خود قیام کند. چنان که امیر مؤمنان(ع) فرمود: «لایمینع الضیم الذلیل ولا یدرک الحق الابالجد»^(۱۶) شخص ضعیف و زبون توان ظلم زدایی ندارد و حق فقط با کوشش و تلاش به دست می آید، لکن کسی که مورد حق است، مکلف است صاحب حق را یاری کند، چه حق فرد در برابر دیگری وجه حق دولت‌ها در برابر همدیگر و چه دولت‌ها و ملت‌ها در مقابل یکدیگر.

میان تکلیف‌های متقابل هر یک پیوند و ارتباطی است که بدون رعایت آن، نه صاحب حق به حق خود می‌رسد و نه مکلف به تکالیف خود عمل کند، حتی در صحنه بیکار ایمان و کفر و جنگ بین عدل و ظلم و نبرد میان توحید و الحاد برای کافر، ظالم و ملحذ حق انسانی وجود دارد هرچند از حقوق دیگر، خدمت‌آیه عمد محروم کرده است.